

عبداللہ کیف نیز گزارش می‌دهد کہ در اواخر سده ی نوزدهم میلادی «یکی از شرکت‌های روسیہ جنوبی، باغ‌هایی برای تولید کنف در گیلان احداث نمود. فعالیت این شرکت نیز مبتنی بر استفاده از کارگران مزدبگیر بود و تا ۱۹۰۲ / ۱۲۸۱ توانست بیش از ۲۰۰۰ کینو از محصولات خود را صادر کند. از کارگران برای کارهای سخت استفاده می‌شد و مزد آن‌ها تابع قاعده‌ی معینی نبود.»^{۲۰}

علاوہ بر آن در تعدادی از باغ‌های آن دورہ نیز کارگران روزمزد کشت می‌کردند. در مجموع کارگران در کشاورزی و باغبانی بہ صورت موقت استخدام می‌شدند و تعداد کارگران کشاورزی دایمی بسیار ناچیز بود. این دستہ از کارگران کم‌تر از همه توانایی مشکل شدن و بہ وجود آوردن یک تشکیلات را داشتند. آن‌ها نہ فقط بہ طور موقت کار می‌کردند و از این رو فرصت شناخت و حرکت جمعی در محیط کار نداشتند، بلکہ ویژگی کار کشاورزی نسبت بہ کار در شهرها و بافت ذهنی و فرهنگی آن‌ها، موانع بیشتری را در مسیر مشکل شدن آن‌ها ایجاد می‌کرد.

پس نوشت

۱. جمشیدزاده، سید محمدعلی. گنج شایگان (اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم)، انتشارات اداری کنوه، نشر کتاب تهران، چاپ اول در تهران، خرداد ۱۳۶۲، صص ۹۸ - ۹۳.

۲. اسناد تاریخی جنبش کارگری، سومبال دموکراسی و کمونیستی ایران (از این پس اسناد ...).
جند ۸. آثار آرنیس سنطانزاده (۲)، به کوشش خسرو شاکری (زندیه)، فرهاد کشاورز، امیرحسین گنج بخش، انتشارات پادزمر، صص ۱۷۷ - ۴۹.

۳. این فضاوت دقیق نیست. زیرا کارخانه‌هایی که چه توسط سرمایه‌داران خارجی و چه ایرانی تأسیس شده بودند بنا بر نیروی محرکه کار می‌کردند و نیز مواد سوختنی مثل زغال‌سنگ، نفت و حتی برق استفاده می‌کردند. این کارخانه‌ها دستگاه ماشینی بخار داشتند و قدرت برخی از آنها تا ۱۶۵ اسب بخار می‌رسید. در این باره رجوع شود به منابع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره‌ی قاجار، اثر احمد اشرف، صص ۶۸ - ۶۰ و نیز صص ۹۶ - ۸۲.

۴. اسناد ...، جلد ۸، ص ۱۰۴.

۵. نام بردن از تنها یک کارخانه یا کارگاه قالبی بافی در شرایط آن زمان ایران باعث سردرگمی و آشفتگی می‌گردد. زیرا خود سنطانزاده در نوشته دیگری - هنگام بررسی کارگاه‌ها و مؤسسات تبریز، تعداد کارگاه‌های فرش بافی تنها در سطح این شهر را ۱۷۵ واحد می‌شمارد و تعداد کارگران شاغل در آنها را ۲۶۲۵ نفر (به‌طور متوسط در هر کارگاه ۱۵ نفر) برآورد می‌کند. در این باره رجوع شود به اسناد ...، جند ۸، ص ۱۰۱، به‌مطابق می‌رسد

منظور از کارخانه مدرن قالی بافی باشد.

۶. اسناد ... جلد ۸، صص ۱۰۸ - ۱۰۵، همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، از در این فهرست از صنایع نفت جنوب باقی نمی‌برد.

۷. همان‌جا، ص ۱۰۵، در تمامی نقل قول‌ها - به جز در موارد ذکر شده - کروشه‌ها در متن اصلی نیستند.

۸. اسناد ... جلد ۴، نشر جمهوریت، ص ۹۵: سند شماره ۵۵ در این جا از صنعت نفت نام برده، می‌نویسد: اینگانه رشته تولید که به سرعت رشد می‌کند صنعت نفت جنوب ایران است که در دست انگلیسی‌هاست. ناگفته نماند که در این زمان علاوه بر صنعت نفت، صنایع قالی بافی نیز با شتاب در حال گسترش و شکوفایی بودند.

۹. رجوع شود به نشریه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۲۰ - ۱۳۹، صص ۱۵۷ - ۱۶۶.

۱۰. همان‌جا، ص ۱۵۳.

۱۱. رزائی، براهیم، آشنایی با اقتصاد ایران، نشر نی - چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۶.

۱۲. رزائی، براهیم، اقتصاد ایران، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷، صص ۱۳ - ۱۲.

۱۳. همان‌گونه که خواننده ملاحظه می‌کند، شباهت نزدیکی میان اظهارات آقای رشیدی و نظریه‌های وجود دارد.

۱۴. خور، وینم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران (۸)، صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی، ترجمه‌ی بی‌القسم سری، چاپ اول، ۱۳۷۱، انتشارات توس، ص ۱۹.

۱۵. همان‌جا، ص ۲۰.

۱۶. کاظم‌زاده، سرینا، کتاب آگاه، مسایل ایران و خاورمیانه، جلد ۱، ۱۳۶۰، ص ۹۹.

۱۷. عبدالله‌نوف، کارگران ایران در اواخر قاجار، ترجمه‌ی سرینا کاظم‌زاده، همان، صص ۱۰۰ - ۹۹.

۱۸. رجوع شود به طرف، همان، ص ۶۷.

۱۹. عبدالله‌نوف، وضعیت مادی طبقه‌ی کارگر ایران، ترجمه و تالیف مرهاد کشاورز گیلانی، ص ۷۴.

۲۰. نقل از ستاره‌ی سرخ، ارگان مرکزی فدک‌های کمپروست ایران، شماره‌های ۱ و ۲، مرداد ۱۳۰۸، گردآوری به کوشش حمید احمدی (ناخذ)، نشر باران،

چاپ اول، ۱۹۹۳.

۲۱. به نقل از اشرف، همان، صص ۶۸ - ۶۷.
۲۲. به نقل از عبدالله یف، کارگزاران ایران ... صص ۱۰۸ - ۱۰۷.
۲۳. اشرف، همان، صص ۶۴ - ۶۳.
۲۴. عبدالله یف، کارگزاران ایران ... ص ۱۰۹.
۲۵. اشرف، همان، صص ۹۸ - ۹۷. کرونه در اصل پست.
۲۶. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، جدول ۳ و ۴ نسبت به جدولی که فلور تنظیم نموده است از دقت بیش‌تری برخوردار است. در این حال گردآوری اطلاعات و آوردن آنها در یک مجموعه فضات را برای خواننده‌ی مشتاق آسان‌تر خواهد کرد.
۲۷. جدول ۴ و ۵ را براساس اطلاعات مندرج در صفحه ۱۰۰ کتاب آگاه تنظیم کرده‌ام.
۲۸. احمد اشرف (ص ۹۷)، و فلور در صنعتی شدن ایران ... (ص ۱۰۱) تعداد کارگزاران قالی‌باف را ۶۵۰۰۰ نفر ذکر می‌کنند.
۲۹. «برخی از این تجار در ارضی وسیع خود به تولید محصولات کشاورزی مانند پنبه، تریاک، ابریشم و خشک‌بار برای صادرات به کشورهای خارجی می‌پرداخته‌اند که از آن جمله‌اند: حاج امین القسرب، سردار انوشیروانی، تجار خانگی جمشیدیان، تجار خانگی جندیان و برادران آرزومانیان» اشرف، همان، صص ۸۱ - ۸۰.
۳۰. برای اطلاع پیش‌تر در این باره رجوع شود به فلور، وینم، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۴۱ - ۱۹۰۰، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، چاپ اول، سال ۱۳۷۱، انتشارات توس، صص ۱۰۸ - ۱۰۷.
۳۱. سلطان‌زاده، استاد ... جلد ۴، ص ۱۰۳.
۳۲. عبدالله یف، کارگزاران ایران ...، ص ۱۰۳.
۳۳. شهری، همان، جلد دوم، ص ۵۱۱.
۳۴. همان، صص ۵۱۴ - ۵۱۲.
۳۵. مارکس، کارل، کاپیتال، جلد اول، ترجمه‌ی ایرج اسکندری، بی‌نا، ص ۳۰۷.
۳۶. همان، اضافه ارزشی را که به وسیله‌ی امتداد روزانه‌ی کار تولید می‌شود، اضافه ارزش مطلق می‌خوانیم و بالعکس آن اضافه ارزشی را که در نتیجه‌ی کوتاه شدن زمان لازم کار به‌وجود می‌آید و تغییر مناسبی را که در رطبه‌ی مقداری دو بخش روزانه کار از آن ناشی می‌شود، اضافه ارزش نسبی می‌نامیم. همان، ص ۳۰۱.
۳۷. همان، ص ۴۶۳.

۳۸. اثر از حریف صحیح است که برای تولید اضافه ارزش مطلق تبعیت عسری کار از سرمایه گنایم می کند ... از سوی دیگر این نکته نیز مسلم گردید که اسلوب های مربوط به تولید اضافه ارزش سببی نیز در حین اسلوب های برای تولید اضافه ارزش مطلق هستند زیرا تحقیق ما نشان داد که متدایمی حد و مرز روزانه کار محصور و نتیجه ای خاص سرعت بزرگ است. (زرکس - همان، صص ۴۶۳ - ۴۶۳)

۳۹. بلایه نظیران در مین سال زده ای حده نه نظیر نظیران: ۳۱۰؛ صص ۸۳ - ۷۲ به نقل از سرف - همان، ص ۲۴.

۴۰. به نقل از پوشیروانی، همان، ص ۲۲۴.

۴۱. عمده منفه، رومانیان ایران ... ص ۲۲۵.

شرایط کار و زیست کارگران

خان خانان در رساله‌ی سیاسی منتشر نشده‌ی خود که در ۱۳۱۴ قمری / ۱۲۷۵ خورشیدی به نگارش در آورده، درباره‌ی کارگران می‌نویسد: «جماعت کارگر ظایفه‌ی بزرگی از اهل مملکت هستند و در واقع عاجزتر از هر طایفه‌ی دیگر» زیرا در صورت قدرت‌گزار زمانه که توانایی کار کردن دارند، روزگار به عسرت می‌گذرانند و در پیروی هم بیچاره می‌مانند. گاه هم «منشاء فتنه و فساد» می‌گردند...»^۱

سپس اول کارگران ایران فقط بی حقوق نبودند، بلکه ساختار اقتصادی و بافت ذهنی و فرهنگی جامعه چنین بود که آن‌ها اساساً نمی‌توانستند تصویری از حقوق اجتماعی خود داشته باشند. در نظام اجتماعی زبانی و رعیتی، رعیت حدودی بالاتر از این برای خود نمی‌شناسد که از او امر زبانی اطاعت کند؛ اگر این حد شکسته شد، به رعیت دایغ باغی، طاعنی و باغی زده می‌شود. در این حالت مجازات و قصعی است.

در جامعه‌ی آن دوره - نظام ضعیف‌کشی که بر آن ایدئولوژی شاهان خودکامه، سرکردگان عشایر، خان‌ها، اشراف و سابعی میرغضناب و ننگ چیان آنان سیطره داشت - کارگر جایگاهی نداشت؛ با همان چندی که به او نگاه می‌کردند که به رعیت می‌گرفتند از سوی دیگر ناآشنایی

کارگران نسبت به منافع و حقوقشان، با توجه به پیش زمینه‌ی اجتماعی و شرایط زندگی آنان، مایه‌ی تعجب نیست. به‌طور کلی منشاء اجتماعی کارگران ایران از سه گروه اصلی زیر تشکیل می‌شد:

۱. دهقانانی که در اثر فقر و فلاکت ناگزیر به ترک روستاهای شان شده بودند. این‌ها غالباً هیچ‌گونه تجربه کار صنعتی و یا همکاری جمعی در کارگاه‌های تولیدی نداشتند. بخش اعظم آنان در طول زندگی شان علیه ستم‌های اربابان و مأموران دولت مبارزه نکرده بودند و حداکثر به مبارزه‌ی منفی و ترک محل سکونت خود مبادرت ورزیده بودند. آن‌ها از محیط‌های بسته روستایی به شهرها آمده بودند و برای این‌که با محیط جدید سازگار شوند، نیاز به زمان داشتند.

۲. توده‌های فقیر شهری که به حاشیه‌ی جامعه رانده شده بودند. عده‌ای از شاهدان عینی گزارش داده‌اند که در دوره‌ی مورد نظر، خیابان‌ها و بازارهای شهرها آکنده از توده‌های بیکار و بیتوا بوده است. گفتمنی است که گروه اخیر و دهقانان مهاجر به گونه‌ی موقت با دایمی کاری گیر می‌آوردند. برای اینان نفس پیدا کردن کار، «سعادت» بزرگی محسوب می‌شد، و برای آن‌که کارشان را از دست ندهند، مطیع بودند.

۳. کسانی که قبلاً در صنایع پیشه‌وری و دستی شاغل بودند، ام به سبب ورشکسته شدن آن صنایع ناچار نیروی کار خویش را می‌فروختند. این‌ها جزو بخش نسبتاً ماهر کارگران به حساب می‌آمدند و صاحب تجربیاتی نیز از محیط‌های کار شهری - و بخشاً کار در کارگاه‌های نسبتاً بزرگ پیشه‌وری - بودند. با این حال این دسته نیز اساساً با مناسبات پدرسالارانه استاد - شاگردی خو گرفته بودند و به زمان احتیاج داشتند تا درک درستی از رابطه‌ی کارگر و کارفرما و شیوه‌های مبارزه کارگری به دست آورند.

در بخش دوم نوشتیم، گروهی از کارگران درون کارگاه‌ها (و یا تحت

فرمان) کارفرمایانی کار می‌کردند که قبلاً ارباب (زمین‌دار) و یا تاجر بودند. این کارفرمایان با همان زمینه‌ی فکری ماقبل سرمایه‌داری به کارگر و تولید صنعتی می‌نگریستند. از یک سو نگاه آن‌ها به «عمله‌جات» همان نگاه ارباب بود به رعیت. از نظر آن‌ها کارگران رعایای بی حقوقی بودند که باید با خشن‌ترین روش‌ها وادار می‌شدند که سخت‌تر کار کنند. در کارگاه‌ها ضرب و شتم و شکنجه کارگران، توهین‌های سخیف و تحقیر رایج بود. خودسری و زورگویی صاحب‌کاران را هیچ قانونی محدود نمی‌کرد. در واقع قانونی وجود نداشت. حتی سال‌ها پس از مشروطیت و در مجلس چهارم شورای ملی، وکلایی که خود را نماینده‌ی مردم می‌دانستند، رغبتی برای تعیین روابط کارگر و کارفرما از خود نشان ندادند. این صدا در «خانه‌ی ملت» شنیده شد که در ایران اصلاً کارگری نداریم که بخواهیم مناسبات او را با کارفرما تنظیم کنیم. ^۱ صاحب‌کار همه‌ی مقررات درون کارگاه خویش را مستقیماً وضع می‌کرد. زندگی کارگر از زمان شروع به کار تا زمان اخراج یا مرگ تابع خودکامگی مطلق کارفرما بود. از سوی دیگر، صاحبان این کارگاه‌ها به امر تولید نیز با همان پیش‌ماقبل سرمایه‌داری تجار می‌نگریستند. آنان برای تولید و توسعه‌ی صنعت اندیشه‌ی دراز مدتی نداشتند. فقط بنا بر عادت سنتی و دیرینه‌شان منتظر بازگشت سریع پون خود در کوتاه‌ترین زمان ممکن بودند. تعادل به بازگشت سریع پول، سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت را برای آن‌ها جذاب می‌کرد. به همین جهت برای افزایش تولید و کاهش هزینه‌ها، به بهبود شرایط فنی تولید و نوآوری توجهی نداشتند. تنها چیزی که برای افزایش تولید به مخیله‌شان می‌رسید، فشار بیشتر تر و بیش‌تر به کارگر بود. قوه‌ی تعقل و ابتکارشان برای صرفه‌جویی در مخارج تولید و افزایش بارآوری کار، چیزی به جز ضوابطی‌تر کردن زمان کار روزانه، افزایش مدت کار، کاهش دست‌مزدها و تاراج کردن هستی و حیات کارگر نبود. بر

این اسامی انباشت سرمایه توسط آنها به واسطه‌ی متدهای عقب‌مانده صورت می‌گرفت. این یکی از عواملی است که مانع رشد صنعت نوین در ایران شد. ناگفته نماند که همین روش انباشت بعدها نیز - چه در دوران حکومت پهلوی و چه امروز - در کارگاه‌های کوچک از سوی کارفرمایان دنبال شده و می‌شود. سرمایه‌دار ایرانی هنوز هم پس از گذشت بیش از یک سده از موجودیت تاریخی‌اش، روش‌های آباء و اجدادی خود را برای بهره‌کشی از کارگران کنار نگذاشته است. یکی از جدیدترین اقدامات این سرمایه‌داران خارج کردن کارگاه‌های کوچک از مقررات قانون کار است. آنها هنوز هم از طریق بی‌حقوقی مطلق کارگران، نقشه‌های خود را برای انباشت دنبال می‌کنند.

شرایط کارگران مؤسسات صنعتی‌ای هم که تحت نظارت کارفرمایان اروپایی کار می‌کردند، چندان بهتر نبود. این دسته از کارفرمایان که دولت‌های خود را صاحب اختیار شاهان و حکام ایران می‌دانستند، طبعاً هیچ‌گونه ارزشی برای «عمله و فعله» ایرانی قایل نبودند. اگر تاجر - سرمایه‌دار قوانین درون کارگاهش را خود وضع می‌کرد، شرکت نفت انگلیس و ایران مقررات همه مناطق نفت‌خیز تحت سلطه‌اش را تعیین می‌نمود و می‌توان گفت در منطقه حکومت می‌کرد. رؤسا و کارشناسان شرکت با تکبر خود را متمدن و ساکنین بومی منطقه را «وحشی» می‌خواندند. آنها هم نفت را غارت می‌کردند، هم به کارگر فخر می‌فروختند که ولی نعمت او هستند و هم خود را از قوم برتر و ایرانی‌ها را از قوم پست پنداشته، آنها را تحقیر می‌کردند. هتک حرمت کارگران و خانواده‌های آنها گاهی آشکار غیرقابل تحملی به خود می‌گرفت که بیش‌تر ماهیت غیرانسانی استعمارگران انگلیسی را نشان می‌داد. به یکی از نمونه‌های دل‌آزار آن اشاره می‌کنیم: از آنجا که خریدن نان آماده برای کارگران گران تمام می‌شد، زنان در خانواده‌های کارگری آبادان معمولاً آرد

می خریدند و در خانه نان می پختند. آنها به جای سوخت از تفاله‌ی نفت که شرکت نفت بیرون می ریخت، استفاده می کردند. یوسف افتخاری صحنه‌های دل‌گدازی را از حمل تفاله‌های نفت توسط زنان و تحقیر آنان از جانب انگلیسی‌های «متمدن» توصیف می کند: «استفاده زنان کارگر از تفاله نفت منظره‌ی آسف‌انگیزی داشت. زنان کارگران پست‌های نفت را با آن مایه‌ی سیاه که معروف به تفاله‌ی نفت بود پُر کرده و روی سر گذاشته برای پختن نان و سیر کردن بچه‌های صغیر و لخت و گرسنه‌ی خود به طرف اتاق‌های بوربایی روانه می شدند. پوشاک آنها عبارت از یک پیراهن بلند و پاره پاره بود که قسمت کمی از بدن را مستور می کرد. مایه‌ی سیاهی که روی سر گذاشته بودند در اثر حرکت به صورت آنها ریخته تمام اعضای بدنشان را آلوده می کرد. انگلیسی‌ها با زنهای شیک‌پوش خود جلوی زنان ستم‌دیده و صاحب اصلی ثروت و نفت را گرفته از مناظر رقت‌باز آنها عکس‌برداری می کردند. عکس‌هایی که انگلیسی‌ها از زنان و کارگران برمی داشتند منظره‌ی رقت‌انگیزی داشت. عکس اسکنت‌های نفت‌آلود و متحرک، هر بیننده را متأثر و متألم می کرد. متأسفانه این مناظر آلم‌آور اسباب تفریح و سرگرمی و خنده‌ی زنان و مردان انگلیسی‌های مأمور حوزه نفتی خوزستان شده بود ... در موقع عکس‌برداری خنده و تفریح و مسخره‌ی انگلیسی‌ها در نظر زنان و مردان کارگر به مراتب زشت‌تر و بدتر و ناگوارتر از برهنگی و گرسنگی و بدبختی‌های دیگر بود.»^۲

با کارگران در محیط کار نیز همین برخورد تحقیرآمیز را داشتند. هنگام استخدام کارگر گویا لفظی بزرگ در حق او می کردند و انتظار داشتند که از انگلیسی‌ها منت‌گذار باشد. به لحاظ ایدئولوژیکی سیستمی حساب شده بر پا کرده بودند که به واسطه آن کارگران، کارفرمایان انگلیسی را نه رئیس یا کارفرما بلکه «صاحب» خطاب می کردند. در آبادان، کارگران بازنشسته

و کهن سالِ نَفْت، هنگامی که از کارفرمایان انگلیسی خاطره‌ای بازگو می‌کردند، از آنان با نام «صاحب» یاد می‌نمودند. این لقبی بود که در آن زمان در ذهن کارگر نَفْت جا انداخته بودند و او نیز پذیرفته بود.

تنها کارگرانی می‌توانستند جدّت رنج و مکتت کار کارخانه‌ای در شرایط آن زمان ایران را درک و بیان کنند که قبلاً از موقعیت بهتری برخوردار بودند. وگرنه کارگری که مستقیماً از روستا می‌آمد و یا تجربه‌ی کار در کارخانه نداشت، کسی که نوع و الگوی دیگری از امرار معاش به‌جز تن دادن به دشوارترین شرایط را در مقابل خود ندیده بود، نمونه‌ای در دست نداشت تا بتواند حال زار کنونی‌اش را با آن مقایسه کند.

شکوائه مانی، کارگر پارچه‌باف و منشی «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران» که قبلاً خود کارفرما و دارای «سه دستگاه پارچه‌بافی» بوده، از جمله افرادی است که می‌تواند وضع ناگوار کارگران آن زمان را به تصویر بکشد. او می‌نویسد: «با آن‌که خودم از کارگران هنرمند و در صنعت نساجی از استادان درجه‌ی اول به‌شمار می‌آمدم، در چنگ کسانی اسیر شدم که کم‌ترین اطلاعی از فن بافندگی نداشتند... کوتاه سخن، بیش از دو سال زیر دست این مردان نالایی خودپسند جان‌کندم. اکثر شب‌ها بی‌خان و گاهی سدجویی داشتم. سایر کارگران پارچه‌باف تهران هم حال‌شان بهتر از من نبود، بلکه زندگانی بعضی از آن‌ها خیلی سخت‌تر از من می‌گذشت. تمام کارگران پارچه‌باف تهران که قریب یک هزار نفر بودند، مانند گدایان زندگی می‌کردند. هیچ‌یک دارای زن یا خانه و لوازم زندگی نبودند. مسکن آن‌ها منحصر به گوشه‌ی کارخانه‌ها یعنی طویله‌های مخروبه و شترخانه‌های گوشه کاروان‌سراها بود.»^۲

مانی تعریف می‌کند که کارگران هم صنف وی سالی شش ماه بیکار بودند، «بدون این‌که از طرف صاحب‌کارها کم‌ترین مساعدتی به آن‌ها بشود.» و شش ماه دیگر که کارفرما سفارش می‌گرفت و نیاز به کارشان

داشت، با دست‌مزد اندکی آن‌ها را به کار می‌گرفت و این تازه حال و روز کارگر ماهر بود.

مدت کار روزانه^۶

ساعت کار روزانه‌ی کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران، در گرمای طاقت‌فرسا که بعضاً تا ۵۰ درجه می‌رسد، ۱۰ ساعت بود. روزنامه‌ی پیکار ارگان حزب کمونیست ایران، طول روز کار را ۱۱ ساعت ذکر می‌کند.^۷ در مؤسسه‌ی شیلات شمال که ۴۰۰۰ کارگر در استخدام داشت، ساعات کار از ۶ بامداد تا ۷ بعدازظهر بود. طی این مدت کارگران تنها یک ساعت استراحت برای صرف صبحانه و ناهار داشتند. در مواقعی که صید ماهی زیاد می‌شد کار تا ساعت ۱۱ شب و حتی تا نیمه‌شب ادامه داشت. در چنین حالی مبلغی به‌عنوان اضافه‌کار به کارگران پرداخت می‌شد.

در صنایع دستی و سنتی که بخش بزرگی از کارگران در آن‌ها شاغل بودند، ساعات کار از باز شدن بازار تا زمان بسته شدن آن، یعنی حدود ۱۲ ساعت استمرار داشت. در سال ۱۳۰۲ در کارگاه‌های قالی‌بافی همدان ساعت کار در تابستان از ۵ بامداد آغاز می‌شد و با یک تنفس دو ساعته تا شش بعدازظهر ادامه داشت؛ با این حساب طول روزانه کار به ۱۱ ساعت می‌رسید. زمان متوسط کار روزانه، در صنایع نساجی ۱۰ ساعت و در کارخانجات پنبه پاک‌کنی ۱۱ تا ۱۴ ساعت بود.

دست‌مزد

از لحاظ تاریخی می‌تیم دست‌مزد در ایران در شرایطی شکل گرفت که بیکاران شهری و روستایی فراوان بودند؛ عرضه‌ی نیروی کار بالا و تقاضا برای آن پایین بود. تحت چنین شرایطی مزد کارگران نمی‌توانست به اندازه‌ای باشد که از پس مخارج زندگی برآید. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد،

نخستین جماعات کارگری را در این دوره دهقانان، بیکاران شهری و صنعت‌گرانی تشکیل می‌دادند که به دلایل فحطی، گرمسنگی و یا ورشکستگی برای تأمین معاش و پیدا کردن نغمه نانی حاضر بودند به کم‌ترین دست‌مزد رضایت دهند. گفتنی است که نیروی کار به دلیل محدودیت صنعت بومی توسط این بخش به کنده جذب می‌شد. این موضوع سیر مهاجرت ایرانیان برای جست‌وجوی کار به باکو، ترکستان و دیگر نقاط ساحلی بحر خزر و ولگا را به دنبال داشت که در بخش چهارم به آن می‌پردازیم.

به‌طور کلی پرداخت دست‌مزد در صنایع کارخانه‌ای ایران به سه گونه بود: کارمزد (قطعه‌کاری)، روزمزد و ماهیانه. در صنایع نساجی پرداخت‌ها به‌طور عمده بر پایه‌ی سیستم کارمزد و به ازاء مقدار مشخص محصولی که کارگر تولید می‌کرد، صورت می‌گرفت. کارمزد بدترین نوع بهره‌کشی از نیروی کار است. زیرا «بدیهی است در صورت وجود کارمزدی نفع شخصی کارگر در این است که هر قدر ممکن است نیروی کار خویش را با شدت بیش‌تر به کار اندازد، امری که کار سرمایه‌دار را در مورد بالا بردن درجه عادی شدت [کار] تسهیل می‌کند و نیز این به نفع شخص کارگر است که روزانه‌ی کار طولانی شود زیرا از این راه مزد روزانه یا هفتگی او نیز بالا می‌رود.» از این رو ویژگی کار در این سیستم چنین است که خود کارگر بدون واریسی کارفرما، گرایش به این دارد که شدت کار و طول روزانه‌ی کار را افزایش دهد. «از طرف دیگر کارمزدی به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که با کارگر عمده - در مانوفاکتور یا رییس یک گروه، در معادن زغال یا سرکارگر و غیره، در کارخانه یا سر مکانیک - قراردادی از قرار فلان قدر قطعه و به فلان قیمت ببندد، به نحوی که کارگر عمده خود استخدام و پرداخت مزد کارگران همکار خویش را به عهده گیرد. استثمار کارفرما از کارگر در این مورد به وسیله‌ی بهره‌کشی کارگر از کارگر تحقق

می پذیرد.^{۱۱}

بر اساس سیستم کارمزد «مزد یافتگی از ذرعی^{۱۲} ده شاهی تا هفت صد دینار به پول آن روزی^{۱۳} بود. یک نفر کارگر با آنکه شب‌ها هم کار می‌کرد بیش‌تر از ۶-۵ ذرع نمی‌توانست بیافد لذا اجرتش از ۴-۳ قران تجاوز نمی‌کرد و این مبلغ برای خرج روزانه هم کافی نبود. هیچ یک از کارگران قادر نبودند لباس یا کفش و کلاه‌های برای خود تهیه نمایند. ظاهر ما مثل گدایان کوچه‌گرد تهران می‌نمود...»^{۱۴} ریتچ/Rittich می‌گوید که یافتگان یزد که پارچه‌های ابریشمی می‌یافتند، روزی ۱/۵ تا ۲ ذرع جنس تولید می‌کردند و برای هر ذرع ۱۵ شاهی مزد می‌گرفتند.

در کارخانه‌های قند و در بخش کارهای ساختمانی معمولاً پرداخت‌ها به صورت روزمزد بود. طبق مدارک سال ۱۲۷۶ کارگران بومی در ساختمان راه شوره انزلی - قزوین روزی دو قران مزد می‌گرفتند و کسانی که از آلاخ خود برای بارکشی نیز استفاده می‌کردند سه قران می‌گرفتند. در مؤسسات شرکت نفت انگلیس و ایران، استخدام کارگر به دو طریق صورت می‌گرفت: رسمی و پیمانی! این شرکت به کارگران رسمی خواه به صورت ماهیانه یا هفتگی دست‌مزد می‌پرداخت. بنا به اظهارات یوسف افتخاری در سال ۱۳۰۶ حداقل حقوق کارگران ماهی ۶ تومان و حداکثر ۹ تومان بود.^{۱۵} نشریه‌ی ستاره‌ی سرخ ارگان مرکزی فرقه‌ی کمونیست ایران، در شماره ۷-۸ خود (فروردین - اردیبهشت ۱۳۰۹) مزد ماهیانه‌ی کارگر ایرانی شرکت نفت را از ۹ تومان (کارگر ساده) تا ۳۵ تومان (کارگر متخصص) می‌داند و می‌نویسد که در همان زمان دست‌مزد کارگران عراقی و هندی از ۳۵ تا ۱۰۰ تومان بوده است.^{۱۶}

کارگران پیمانی که در آن زمان آن‌ها را «کارگر قرضی» می‌نامیدند، توسط سرکردگان عشایر و ایلات یا مردانی که با کارگزینی شرکت نفت روابطی داشتند، استخدام می‌شدند. شرکت، رسماً در قبلاً «کارگران

قرضی» نعهدی نداشت و پیمانکاران طرف حساب آن‌ها بودند. شرکت نفت، طبق قرار تعیین شده، مبلغی به پیمانکاران می‌پرداخت و آن‌ها با کسر نمودن جزئی از آن پول، مابقی را به عنوان دست‌مزد به «کارگران قرضی» می‌پرداختند. گفتنی است که امروز نیز - به شکل دیگر - بخش بزرگی از کارگران شرکت ملی نفت ایران در استخدام پیمانکاران هستند. مؤسسات خدماتی و مقاطعه کاری با به عهده گرفتن بخشی از کارهای شرکت نفت، دست به استخدام کارگران پیمانی می‌زنند و شرکت مستقیماً طرف حساب این دسته از کارگران نیست.

ذکر این نکته در حاشیه مناسب به نظر می‌رسد که روش شرکت نفت انگلیس و ایران در استخدام «کارگر قرضی» هنوز هم در برخی کارخانجات مدرن و بزرگ ایران به ویژه در مورد استخدام کارگران افغانی متداول است. در سال ۱۳۶۰ در کارخانه‌ی مدرن آجرسازی اردبیل واقع در روستایی از توابع قرچک و رامین، کارفرما به صورت مستقیم کارگران ساده را استخدام نمی‌کرد. در آنجا پهلوان نامی بود از اهالی افغانستان که در میان افغانی‌های آن منطقه شهرت داشت. کارفرما هر وقت به کارگر احتیاج داشت، تعداد مورد نیاز را به «پهلوان» خبر می‌داد و او این نیرو را تأمین می‌کرد. بدین ترتیب طرف حساب کارفرما نه کارگران، بلکه شخص نام برده بود. این فرد دست‌مزد کارگران را می‌گرفت و سپس میان آن‌ها تقسیم می‌کرد. این روش شامل حال کارگران ایرانی کارخانه‌ی مذکور نمی‌شد. آن‌ها که بدون استثناء کارگر ماهر بودند، به صورت رسمی استخدام شده بودند.

در مؤسسه‌ی شیلات شمال کارگران ایرانی به صورت کارمزد و یا روزمزد استخدام می‌شدند. بنای محاسبه‌ی کارمزد به عمل آوردن هزار عدد ماهی بود. مؤسسه بابت این میزان ۷ تومان حواله‌زحمه

می پرداخت. ^{۱۲} به کارگران روزمزد به طور متوسط روزی دو قران می پرداختند. کارگران روسی که معمولاً متخصص بودند، روزی پنج قران می گرفتند. در مؤسسات چوب‌بری گیلان در ۱۲۹۲ خورشیدی کارگران روسی ۱۰ قران و کارگران بومی بین ۳ تا ۵ قران دریافت می کردند. در کارخانه‌ی ابریشم‌کشی امین‌الضرب در رشت، در اوایل دهه‌ی ۱۲۸۰ خورشیدی، دست‌مزد کارگران مرد بین ۳۰ شاهی تا ۳ قران بود. زنان که اکثریت نیروی کار کارخانه را تشکیل می دادند از ۱۰ تا ۱۵ شاهی می گرفتند. مزد پسر و دختر بچه‌ها فقط ۱۰ شاهی پول مس بود که برابر با ۷ شاهی پول نقره می شد.

در معادن استخدام کارگران به گونه‌ی مقاطعه کاری (کارمزدی) بود. مثلاً در معادن گوگرد سمنان در سال‌های ۱۲۹۵ - ۱۲۹۴ به ۱۱ نفر کارگر در مقابل سه خروار سنگ معدن که از آن‌ها یک خروار گوگرد استخراج می کردند، ۳۵ قران می پرداختند. این کار یک روز طول می کشید. بنابراین، می توان دست‌مزد روزانه‌ی یک کارگر معدن را سه قران تخمین زد. در سیستان و شرق ایران، کارگرانی که قنات می‌کنند و یا لایروبی می‌کردند، روزانه فقط یک قران می گرفتند. طی سال‌های ۱۲۹۶ - ۱۲۸۰ در این نواحی، صنعتگران روزی دو قران مزد می گرفتند.

نحوه پرداخت دست‌مزد در بخش‌های مختلف صنایع دستی، به‌ویژه مهم‌ترین آن‌ها یعنی قالی‌بافی، معمولاً براساس سیستم کارمزدی بود و میزان آن براساس تعداد گره‌هایی بود که زده می شد. همین باعث می شد که کارگر مجبور باشد در زمانی طولانی‌تر و با سرعت بیش‌تر کار کند. به‌طور مشخص روش کسب ارزش اضافه در این صنعت بر پایه‌ی طولانی بودن روز کار و شدت کار استوار بوده و اکنون نیز چنین است.

میانگین دست‌مزد در قالی‌بافی‌های کرمان، برای کارگر یک قران.

سرکارگر ۱/۵ قران و استاد کار بین ۲ تا ۴ قران بود. و بگه هم مزد کارگر را کم تر گزارش نموده و آن را «روزی نیم قران و یک استکان چای» ذکر می کند. از اطلاعات بالا مشخص می شود که میزان دستمزدها در نواحی و صنایع مختلف یکسان نبود. در شیلات شمال و مؤسسات چوببری گیلان دستمزدها بالاتر بود. هم چنین در نقاطی که اهالی فقیر بودند و اقتصاد رونقی نداشت مزد کارگران کم تر بود؛ مانند دستمزدهای پایین در شرق ایران نسبت به گیلان که از رونق اقتصادی برخوردار بود. موضوع دیگری که در میزان دستمزدها تأثیر داشت، دائمی یا موقتی بودن روند تولید بود. مثلاً در صنعت پنبه که فصل کار نه یک سال کامل بلکه بین ۴ تا ۵ ماه استمرار داشت، میزان دستمزد کم تر بود. در این صنایع اکثراً دهقانانی شاغل بودند که در کنار زراعت، کار آنها در کارخانه به مثابه درآمد کمکی محسوب می شد. وجود خیل عظیم دهقانان بیکار، به صاحبان صنایع پنبه پیکانی فرصت می داد تا دستمزد را از سطحی که در صنایع عمده ای کارخانه ای کشور معمول بود پایین تر نگهدارند.

دستمزدها نسبت به مخارج

با توجه به مطالب بالا، اگر بخواهیم با خوش بینی هم درباره ی مقدار دریافتی کارگران داوری کنیم، متوسط دستمزدهای آن زمان از روزی ۲/۵ قران بیش تر نبوده است. البته باید دانست که این مبلغ از دقت برخوردار نیست و مبالغه آمیز به نظر می رسد، زیرا در آن هنگام دستمزدها تثبیت شده نبودند. «هنگامی که وضع اقتصاد بند بود، کارفرما می توانست مزدها را کاهش دهد و در واقع به طور یک جانبه از میزان دستمزدها می کاست.»^{۱۵} صاحب کار هنگام پرداخت دستمزد، گویا چیزی از جیب خود به کارگر می داد و لطف بزرگی در حق او می کرد. «در عمل به نظر می رسد که دستمزد حق کارگر نیست، بلکه بیش تر انقضاتی

است که از راه مرحمت از سوی کارفرمای آزادمنش بخشیده می‌شود.^{۱۶} گفتنی است که چنین رویه‌ای صرفاً به گذشته تعلق ندارد. امروز نیز به‌ویژه در کارگاه‌های کوچک به گونه‌ای گسترده رواج دارد. در این باره خاطره‌ای را مثال می‌آوریم: در دی ماه ۱۳۵۹ در یک کارگاه کوچک چینی‌سازی واقع در میدان خراسان تهران با کارفرما توافق شد که در ازای یک روز کار ۷۵ تومان دست‌مزد بپردازد. ساعت کار از ۷ باامداد روز بعد شروع شد. وسایل کار ابتدایی و شرایط کار فوق‌العاده سخت بود. کار در تمام مدت روز باید به حالت چندک زدن (سریا نشستن) انجام می‌شد. آبی که با آن سیب‌زمینی‌ها شسته می‌شد، به جلدی سرد بود که پوست دست را کیود و انگشتان را بی‌حس می‌کرد. آب یخ در یک تشت بزرگ ریخته می‌شد و کارگر ناچار بود به‌صورت مدام دستش در تشت آب باشد و سیب‌زمینی‌ها را چنگ زده، بشوید. یک ساعت بابت صرف ناهار استراحت داده می‌شد و مجدداً کار ادامه می‌یافت. از ساعت ۶ عصر انتظار می‌رفت توسط کارفرما ختم کار اعلام شود، ولی کار تا ساعت ۹ شب ادامه یافت و کسی از پایان آن حرفی نزد. وقتی گفته شد که دیگر دیر وقت است و کار برای امروز بس است، کارفرما با بی‌میلی پذیرفت. وقتی طلب دست‌مزد آن روز شد، کارفرما با بی‌رغبتی و طمأنینه تنها ۵۰ تومان پرداخت. فرجام کار به اعتراض و درگیری کشید. با میانجی‌گری کارگری، کارفرما ۱۱ تومان دیگر پرداخت، اما از دادن کل دست‌مزد سر باز زد و گفت دیگر نیا!

کارگر نه فقط در تمام طول روزانه‌ی کار، بلکه برای گرفتن دست‌مزد ناچیزش هم باید خون دل بخورد.

اما به دنباله‌ی مطلب باز گردیم. عبدالله‌یف تخمین می‌زند که متوسط دست‌مزد کارگران ایران در اوایل سده‌ی بیستم روزی یک قران بوده است.^{۱۷} اما اگر دست‌بالا بگیریم و میزان دست‌مزدها را همان ۲/۵ قران

تخمین بزنیم، باز هم این کمیت معین پول برای تأمین ضروریات زندگی به هیچ وجه کافی نبود.

قیمت برخی از مواد خوراکی اساسی در اوایل سده‌ی بیستم میلادی یا دهه ۱۲۸۰ خورشیدی به شرح زیر بوده است.

جدول شماره‌ی ۸

بر اساس یک من تیریز (۶/۹۲۹ کیلوگرم)

نام کالا	بهاء
نان	۲ قران
گوشت گوسفندی	* قران
روغن گاوی	۱۴ قران
برنج	۲/۳ قران
کله قند	۵/۴ قران

عبدالله‌یف بر اساس آمار بالا برآورد می‌کند که: «اگر متوسط افراد خانوار کارگری را ۴ نفر حساب کنیم، حداقل نیازهای روزانه‌ی او از این قرار بود: نان دو کیلو، گوشت گوسفند نیم کیلو، روغن ۱۰۰ گرم، برنج نیم‌کیلو، قند ۲۰۰ گرم که قیمت آن‌ها ۳/۵ قران (دقیقاً) ۳ قران و یک عباسی می‌شد.»^{۱۸} کارگر زندگی فقیرانه‌ای داشت. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در برآورد بالا هزینه‌های لباس، کفش، مسوخت، روشنایی، اجاره‌ی منزل، تباکو، چای و نیز مخارج دارو و درمان منظور نشده است. ارزیابی عبدالله‌یف درباره زندگی بخور و نمیر کارگران کاملاً درست است، ولی همان‌گونه که خود وی نیز ذکر می‌کند، ایشان اصلاً دقیقاً در مورد سبب مواد غذایی واقعی مورد مصرف کارگران ارزیابی نمی‌دهد. گوشت گوسفند و روغن گاوی بوی کارگر کانهایی نوکسی محسوب می‌شدند و او دچار بود دست‌مزد ناچیز خود را به زخم تأمین نیازهای بسیار حیاتی نوری بزند.

فلور نیز درباره‌ی هزینه‌ی خانوار چهار نفری خوزستانی در سال ۱۳۱۰ محاسبه‌ای دارد. او فهرستی از کالاهای مورد نیاز این خانواده را به دست می‌دهد و مدعی است که آنرا با استفاده از منابعی که خسرو شاکری به چاپ رسانده تنظیم کرده است. براساس این فهرست هزینه‌ی روزانه‌ی خانواده‌ی فوق ۵۱ شاهی یا ۲ قران و ۱۱ شاهی برآورد شده است.

جدول شماره‌ی ۱۹۹

قیمت‌ها به شاهی است.

نام کالا	بها
شکر	۵
نان	۱۲
گوشت	۱۰
تنباکر	۴
نفت	۳
کرایه	۳
صابون رخت‌شویی	۱۴
جمع	۵۱

این فهرست نمی‌تواند با مواد مصرفی خانواده‌های کارگری، به ویژه در آبادان که مهم‌ترین مرکز تجمع کارگران خوزستانی بود، منطبق باشد. زیرا اولاً پرداخت سه شاهی بابت کرایه بسیار ناچیزی می‌نماید و اجاره بها در آن زمان بسیار بیش‌تر بود.^{۲۱}

نایباً مصرف صابون رخت‌شویی هنوز به عادت کارگران تبدیل نشده بود و حاضر نبودند ۱۴ شاهی که نسبت به سایر هزینه‌ها رقم درشتی است، بابت آن پرداختند. ثالثاً و از همه مهم‌تر، در این سبد چند قلم اساسی از موارد مورد مصرف کارگران منظور نشده است. این افلام که از

جمله مواد مصرفی متعارف کارگران آبادان بودند، عبارتند از: خرما، چای، ماهی، انواع سبزیجات تازه، حبوبات، ماست و کشک. سبزیجات گاهی با نان یکی وعده‌ی کامل غذا را تشکیل می‌داد. نیاز به همراه ماست غذایی محسوب می‌شد.

در خانواده‌های پر اولاد کارگری، صبحانه عبارت بود از: چای شیرین و نان؛ بنابراین، چای جزو ضروریات غیرقابل چشم‌پوشی خانواده‌ی کارگری بود. کارگران معمولاً نان حاضر و آماده نمی‌خریدند، زیرا خیلی گران تمام می‌شد. آن‌ها آرد تهیه می‌کردند و زن یا مادر کارگر نان می‌پخت. در آبادان بهای خرما که بدون آن اساساً کالری مورد نیاز بدن کارگر تأمین نمی‌شد، نازل بود و مانند سبزیجات تازه توسط کشاورزان بومی که عرب بودند، بار می‌آمد. ماهی، به برکت وجود در رودخانه‌ی بزرگ بهمن‌شیر و شط‌العرب (اروند رود) در آبادان و قرار گرفتن این شبه‌جزیره در کنار خلیج فارس به وفور یافت می‌شد و نسبت به گوشت قرمز بهای آن ناچیز بود. بنابراین، کارگران بیش‌تر ماهی مصرف می‌کردند، گوشت قرمز حکم طلا داشت. حبوبات نیز در وعده‌های غذایی کارگران نقش مهمی داشتند؛ به‌ویژه دانه عدس، عدس و نوبینی عربی (چشم بلبل).

بنابراین کالاهای مورد اشاره‌ی فلور تصویر درستی از سبب واقعی مواد مصرفی کارگران جنوب به دست نمی‌دهند. نثریه‌ی «ستاره‌ی سرخ» هم اگر چه نه با دقت و سند، اما به‌طور کلی مخارج کارگر آبادانی را محاسبه می‌کند. طبق آن خرج ماهیانه‌ی خوراک، کرایه‌ی منزل، سوخت، روستایی و چند خرج ضروری دیگر کارگر معادل ۱۰ تومان (روزانه ۳ قران و ۷ شاهی) برآورد شده است.^۳ به هر حال اگر درباره‌ی روایت‌های مختلف فوق از دوری‌های سخت‌گیرانه بگذریم و نتیجه‌گیری هر سه راوی را ملاک قرار دهیم، همگی آنان متفق‌التوند که دست‌مزدها نسبت به هزینه‌ها پایین‌تر بوده و کارگران زندگی فقیرانه‌ی داشته‌اند.

شرایط کار و بهداشت

هیچ قانونی برای رعایت شرایط بهداشتی وجود نداشت. به همین دلیل صاحبان کارگاه‌ها که فقط به فکر صرفه جویی بودند، کوچک‌ترین تدارکی برای ایمنی و سلامت شغلی کارگران نمی‌دیدند. کارگاه‌هایی که غالباً زیر نظارت تاجر - سرمایه‌دار ایرانی اداره می‌شدند، اغلب از حرارت کافی برخوردار نبودند، بسیار تمناک بودند و چون معمولاً وسیله‌ی تهویه نداشتند، هوای آنها آلوده بود.

در کارگاه‌های قالی‌بافی کرمان، ساختمان کارگاه عبارت بود از ... سرداب‌های زیرزمینی غارگونه‌ی عاری از نور کافی، نمور و محروم از تهویه ...^{۲۱} در یکی از مدارک بایگانی شده دولتی شرایط کارگران بافنده که غالباً زن و دختر بودند، بدین‌گونه شرح داده شده است: آنها تمام روز نشسته، روی دستگاه بافندگی خم شده و در زیرزمین‌ها و انبارهای نیمه تاریک و کثیف مشغول کار هستند. این وضع نشستن و قوز کردن، باعث تغییر حالت اندام بدن کارگران می‌شد. کارگران دختر در کرمان بیش‌تر به جمود مفاصل در قسمت تحتانی شکم مبتلا بودند. بیش‌تر ایشان پس از آبستنی در هنگام زایمان جان می‌سپردند.^{۲۳}

در جای دیگر پیرامون محل کار کفاشان می‌خوانیم: کارگاه‌های این کفاش‌ها را «حجره» می‌گفتند، عبارت از دخمه‌های نمور تاریک و بیغوله‌های متروک در کاروان‌سراها و دکاکین مخروبه به گوشه و کنار تا کرایه کم‌تر داشته باشند. این حجرات قبل از این جزء طویله‌های کاروان‌سراهای زمان اسب و الاغ بودند که حمل و نقل بار و مال تجارت می‌کردند که پس از آن بلااستفاده مانده زباله‌دانی و کثافت‌دانی و لانه‌ی سگ و موش و حشرات و سپس حجره‌ی کفش‌دوز شده بود. اماکنی در چند پله پایین‌تر از زمین، بدون نور و هوا یا دیوارهایی مخروبه تا زیر سقف مرطوب آب چکان ممنوع از حشرات و زمین‌خاکی ... که در هر یک

از آن‌ها دو سه دسته کارگر مشغول به کار می‌شدند.^{۶۶}

آ. قاسم‌آف در یادداشتی (موجود در آرشیو سان ۱۹۱۶ / ۱۲۹۵) درباره‌ی کارگران معادن سبزوار می‌نویسد: «شرایطی که کارگران ناچارند در آن زندگی و کار کنند وحشت‌آور است و انسان در شگفت می‌ماند که چگونه آنان می‌توانند در چنین اوضاع و احوالی زندگی کنند. من درباره‌ی محل سکونت آنان چیزی نمی‌گویم بلکه منظور من وضع تغذیه، پوشاک، وسایل بهداشت و مانند آن است. همه آن‌ها با لباس‌های مندرس، گرسنه و غالباً بیمار هستند.» اجاره‌دار معادن فوق محمد اسماعیل آریاب و سپس در ۱۲۹۴ پسرش محمدعلی آریاب بودند. درباره‌ی این معادن کاسیسر حکایت می‌کند: «کارگران حتی چرخ دستی هم برای حمل سنگ و سنگ معدن در اختیار نداشتند.»^{۶۷} در سند دیگری درباره معادن می‌خوانیم: «غذای در معدن‌ها آواز و حرابی و انفجار روی داده، ده‌ها کارگر تلف می‌گردند.»^{۶۸}

کارگران راه‌سازی که در فضای آزاد کار می‌کردند و مستقیماً تحت تأثیر تغییرات جوی قرار داشتند، به سرعت قربانی امراض می‌شدند. در اسناد مربوط به راه‌سازی انزلی - تهران که تحت نظارت کارفرمای روسی بود، آمده است که در ظرف سه سال بیش از ۲۰۰ نفر از کسانی که در راه شوسه کار می‌کردند از تب و لرز تلف شدند.^{۶۹}

وضع بهداشت و درمان در صنایع مدرن ایران بهتر و در شرکت نفت انگلیس و ایران مناسب بود، ولی نه برای کارگران بلکه برای مقامات عالی‌رتبه و کارمندان شرکت. «شرکت نفت بیمارستانی داشت که وضع آن از حیث دوا و ضمیمه رضایت‌بخش بود. ظاهراً این مریض‌خانه برای کارگران و کارمندان شرکت نفت ساخته شده بود، ولی در حقیقت برای معالجه و استراحت مهندسان و کارمندان انگلیسی تأسیس شده بود.»^{۷۰} در سند دیگری می‌خوانیم: در محوطه شرکت «کوچک‌ترین پست

امداد طبی، برای کارگران تهیه نشده است. بنا به احصائیه رسمی خود کمیانی روزانه مرتباً از ۶۹ تا ۸۵ اتفاق اسف آور رخ می دهد.^{۲۹} «بیکاره» نثریه ی دیگر فرقه ی کمونیست ایران از زبان یک کارگر آبادانی شرح می دهد: «... کم تر روزی اتفاق می افتد که ۱۰ تا ۱۵ نفر کارگر تلف شود، مثلاً وقتی که کارگر متغول کشیدن سیم الکتریک است برای او دست کش مخصوصی که باید او را حفظ کند، نمی دهند... به همین علل در روز چندین نفر کارگر بی دست و پا گردیده و یا تلف می گردند... همین گزارش می افزاید: «... در سال ۱۹۱۳ / ۱۲۹۲ یکی از کشتی های باری نمره ی یک دچار حریق گردید و ۱۳ نفر به این واسطه از کارگران طعمه حریق شدند و سوختند و برای اطفاء حریق کمیانی نشت اطفائیه نداشت که جلوگیری نماید. و در ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ بارکش نمره ۷ حریق گردید و ۱۲ نفر کارگر ایرانی تلف شدند.»^{۳۰}

در هر دو نوع صنایع (کارخانجات مدرن و کارگاه ها) اگر در حین کار حادثه ای رخ می داد و کارگر صدمه می دید، کارفرمایان از پرداخت هزینه درمان سر باز می زدند. در زمان بیماری کارگر نیز قاعده به همین منوال بود. کارفرمایان حتی به کارگری که به دلیل بیماری نمی توانست سر کار خود حاضر شود مزد نمی پرداختند. کارگرانی که در حین انجام کار صدمه دیده و ناقص العضم می شدند، بدون دریافت درمانی از بابت خسارت از کار برکنار شده غالباً مجبور به تکدی می شدند.^{۳۱} در صورتی که کارگر حادثه دیده جان می سپرد، به ندرت توانایی به بستگانش پرداخت می گردید.^{۳۲}

در شرکت نفت مقررات شدید انضباطی و سخت گیری رایج بود. کارگران حق نداشتند با عمال انگلیسی شرکت به صدای بلند حرف بزنند.^{۳۳} کارگری که دیر سر کار می رسید، از کار معوق می شد. در صورت کوچک ترین نارضایتی، کارفرما می توانست چند روز کارگر را از کار معوق

کند. ضرب و شتم کارگران هم امری متداول بود: «اذیت و آزار و کتک زدن کارگر جزو کارهای عادی انگلیسی‌ها و زبردستان شده بود. هیچ مقام صلاحیت‌داری به صراحت و شکایات کارگران رسیدگی نمی‌کردند. [به] دفعات اتفاق افتاده بود که انگلیسی‌ها کارگری را به ضرب مشت و لگد کشته، متأسفانه از طرف مقامات قضایی مورد تعقیب واقع نشده بودند.»^{۲۲} در کارگاه‌هایی که کارفرمایان ایرانی دایر کرده بودند، گاهی چوب و فلک هم به کار می‌رفت، کارفرمایان حتی یک‌بار کارگر جوانی را کشتند.^{۲۵}

عدم امنیت شغلی

مصیبت بزرگی که کارگران همواره با آن روبه‌رو بودند، خطر بیکار شدن بود. عدم امنیت شغلی دلایل گوناگونی داشت. در برخی از رشته‌های صنعتی در ماه‌های معینی از سال نیاز بیشتری به نیروی کار وجود داشت و به همین جهت کارفرمایان برای آن مدت معین کارگرانی را به‌طور موقت استخدام می‌کردند. مثلاً کارخانه‌ی بلژیکی قند کهریزک در فصل برداشت نیشکر که دو ماه به طول می‌انجامید، تا ۳۰۰ نفر را استخدام می‌کرد. در مؤسسه‌ی شیلات نیز کارگران به‌گونه‌ی فصلی و موسمی به کار گرفته می‌شدند.^{۲۶} برخی از کارخانه‌ها و کارگاه‌های بومی نیز که نمی‌توانستند با سرمایه‌های خارجی رقابت کنند، پس از مدت کوتاهی ورشکسته می‌شدند و به ناچار کارگران‌شان نیز به خیابان پرتاب می‌شدند. از سوی دیگر، کارفرمایان برای منضبط کردن کارگران و خلاص شدن از «عناصر مزاحم» ترجیح می‌دادند کارگران را به‌طور موقت استخدام کنند. صاحب‌کاران هر زمان که اراده می‌نمودند کارگران را اخراج می‌کردند و هیچ قانون و مقرراتی نیز برای حمایت از کارگران وجود نداشت. در شرکت نفت انگلیس و ایران «هر آن‌که مسترهای اراده

می‌کردند می‌توانستند کارگران را از کارخانه اخراج کرده در صورت گستاخی (یعنی دفاع از حقوق حقه‌ی خود) وسیله‌ی حبس و تبعیدشان را نیز فراهم نمایند.^{۷۹} همان‌گونه که قبلاً اشاره نمودیم، در کشاورزی و باغداری نیز کارگران به صورت روزمزد و برای انجام کارهای معینی استخدام و پس از آن دوباره بیکار می‌شدند.

نداشتن امنیت شغلی، تأثیرات منفی گوناگونی بر کار و زندگی کارگران دارد. کارگری که هر آن در معرض خطر اخراج قرار دارد، دچار تشویش و نگرانی دائمی است. برای آینده‌ی خود و خانواده‌اش نمی‌تواند برنامه درازمدتی بریزد و همواره باید چشمش به «مرحمت» کارفرما باشد. ناگزیر است در محیط کار هر صتمی را تحمل کند تا کبارش را از دست ندهد. از آن‌جا که به‌طور موسمی شاغل است، قادر نیست خودش را در محیط کار تثبیت کند و مهارت‌های فنی‌اش را بالا ببرد. اصولاً انگیزه‌ای برای ارتقای مهارت خویش ندارد.

موقتی بودن کارگران در عین حال مانع بزرگی در راه متشکل شدن آنهاست. چرا که کار متشکل و ادامه‌دار، مستلزم حداقلی از اعتماد متقابل و دل‌بستگی به محیط کار و همکاران است. تجربیات سازمان‌گری طی سال‌های متعددی کار و مبارزه‌جویی در محیط کار کسب می‌شود. در حالی که کارگر برای مدت کوتاهی استخدام شده و هر لحظه ممکن است از کارگاه یا کارخانه بیرونش بیاوندازند، نمی‌تواند پایه و اساس تشکیلات گردد. حداکثر قادر است در حرکاتی که دیگران سازمان می‌دهند شرکت کند. مشکل عدم امنیت شغلی کارگران البته مخصوص دوره‌ی قاجار نیست. هم‌اکنون نیز یکی از مشکلات مهم کارگران، قراردادهای موقت است. قراردادهایی که به اختیار کارفرما معمولاً هر ۳۰ روز، ۶۰ روز یا ۸۹ روز یک‌بار تمدید می‌شوند، کارگران را همواره در بیم و هراس اخراج نگه می‌دارند.

کار کودکان

کار کودکان در مزارع، کارگاه‌ها، دکان‌ها و باریبری امری طبیعی و رایج و در افکار عمومی نیز از مشروعیت برخوردار بود. کارگران خردسال آسیب‌پذیرترین و بی‌حقوق‌ترین بخش نیروی کار بودند. دست‌مزد ناچیزی می‌گرفتند. قدرت دفاع از خود و جرأت اعتراض کردن نداشتند. به همین جهت برای کارفرمایان «بی‌دردسر» بودند.

کار کودکان در ایران سابقه‌ی صدها ساله دارد. یکی از مأموران انگلیس به نام جفری دوکت که در سال ۱۵۷۳ / ۹۵۲ از کاشان دیدن کرده بود، می‌نویسد: کاشان «شهری است سراسر کسب و تجارت و بیش‌تر از همه جا در این شهر دادوستد می‌شود و بازرگان‌های هندی بسیار در آن‌جا رفت‌وآمد دارند ... در آن‌جا بیکار دیده نمی‌شود اطفال حتی پنج ساله مشغول کارند، قماربازی با طاس یا کارت مجازات مرگ دارد.»^{۳۸}

در دوره‌ی قاجار نیز کار کودکان تحت شرایط رقت‌آور و دشوار رایج بود. پاولویچ و ایرانسکی می‌نویسند: «از اطفال در زیرزمین‌های مرطوب و تاریک تحت شرایط بهداشتی فوق‌العاده مدهشی در زمستان روزانه ۹ و در تابستان ۱۰ ساعت کار می‌کشند. مزد روزانه اینان در حدود «چهار شاهی» و ناهار نیز به عهده‌ی خودشان است. غالباً صاحبان کارخانه‌ها پدران اطفال را متهم می‌کنند که در تغذیه‌ی اطفال‌شان سهل‌انگاری نموده و بدین‌ترتیب نمی‌توانند از آنان کار لازم را بکشند.»^{۳۹}

برای کودکان در محیط کار شخصیتی قابل نبودند. کتک زدن آن‌ها امری متداول و حتی «طبیعی» بود. گزارش‌هایی از رفتار وحشیانه با کودکان وجود دارد. به‌عنوان مثال حاج سیاح - یکی از مبارزین دوره‌ی مشروطیت - از مشاهداتش در شهر کرمان می‌نویسد: «اهل کرمان از شدت اضطراب اولاد خود را به شالی‌بافی و فرش‌بافی می‌فرستد که اگر کامل و استاد شدند ده شاهی اجرت والا سه یا چهار شاهی می‌گیرند و اگر خطایی در کار یا

جزئی مستی از آن بچه‌های کوچک دیده شود با سوزن به دست ایشان زده سوراخ می‌کنند یا گوش‌شان را چنان فشار می‌دهند که نزدیک دریدن می‌گردد.»^۱

از جمله کارگاه‌هایی که در آن‌ها کودکان تحت استثمار وحشیانه قرار داشتند، قالی‌بافی‌های کرمان بود. در این جا بچه‌های شش ساله تحت شرایط طاقت‌فرسایی به کار گرفته می‌شدند. یکی از اسقف‌های انگلیسی در آذرماه ۱۳۰۰ خورشیدی کارفرمایان ۹ کارگاه قالی‌بافی کرمان را برای بحث درباره‌ی وضعیت کار دعوت کرد و پنج خواسته را در برابر آنان گذاشت. از آن‌جا که خواسته‌های فوق به گونه‌ای غیرمستقیم شرایط اسف‌بار کارگران - و به ویژه کودکان - در قالی‌بافی‌های مورد نظر را بازتاب می‌دهند، عین مطالبات را می‌آوریم:

۱. کارخانه به خوبی تهویه شود و تمیز و بهداشتی و روشن باشد؛

۲. در کارخانه از دحام و جمعیت بیش از حد نباشد؛

۳. درباره‌ی وضع نشستن کارگران؛

الف. تیر قالی‌بافی ۱۱ اینچ از زمین فراتر باشد یعنی دست کم ۱۱ اینچ میان ته تیر تا زمین فاصله باشد؛

ب. تخته نیمکت صاف باشد و دست کم یازده اینچ پهنا داشته باشد؛

ج. اگر کودکان استخدام شده باشند باید نیمکت برای تکیه‌ی کودکان تکیه‌گاهی داشته باشد؛

د. نیمکت آن قدر از زمین فراتر نباشد که پاهای کودکان به کف زمین نرسد.

۴. کم‌ترین سن پسرکان کارگر ۸ سال و دخترکان کارگر ۱۰ سال باشد؛

۵. هیچ کودک کم‌تر از ۱۴ ساله بیش از ۸ ساعت در روز کار نکند.»

البته کارفرمایان کرمانی حتی به این خواسته‌های ابتدایی و کوچک هم ترتیب اثر ندادند. گفتنی است که کرمان حالت استثنایی نداشت و وضع

کودکان و زنان در قالی بافی های سراسر کشور مشقت بار بود. سلطان زاده حق داشت، هنگامی که نوشت: «استثمار در کارگاه های قالی بافی که کارفرمایان به معنای واقعی کلمه عرق زنان و کودکان را در می آورند، وحشتناک است ... این استثمار بی رحمانه تنها منحصر به کرمان نبوده بلکه در خراسان، کاشان، آذربایجان، سلطان آباد (اراک)، فارس و همه جا و هر جا که قالی بافی دایر است چنین استثماری وجود دارد ... خوراک معمولی آنان [زنان و کودکان قالی باف] فقط نان و آب است و اگر گرانی یا قحطی شروع شود، مرگ و میر در میان آنان به سرعت برق آسا افزایش می یابد. چنین است نحوه ی تولید آن قالی های نفیس و زیبایی که در ایران و خارجه زیست بخش بهترین کاخ ها و مسالین های بورژواهاست.»^{۱۱}

سرنوشت ناگوار و جانگاز کودکان قالی باف موضوع بسیاری از اشعار شاعران پراحساس و عاطفه نیز بوده است:

این فرش که زیب درگه اشرف است

در صنعت و نقش خارج از اوصاف است

تار و پودش ز هستی چند یتیم

رنگش ز رخ طفلک قالی باف است.»^{۱۲}

پی نوشت

۱. به نقل از آدمیت، فریدون، آیدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد نخستین، چاپ اول، انتشارات پیام، تهران، ص ۲۸۲.
۲. در این باره مراجعه شود به اورسل، سفر به قفقاز و ایران، صص ۱۴۳ - ۱۴۴، به نقل از فشمی، همان، صص ۳۴۸ - ۳۴۹.
۳. در این باره رجوع شود به بخش ششم همین کتاب، زیر عنوان «در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرما هستند».
۴. خاطرات دوران مبری شده (خاطرات و اسناد یوسف انتخاری) ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، به کوشش: کاره بیات، مجید تفرشی، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۷۰ - تهران، ص ۱۱۹.
۵. مانر - شکرالله، تاریخچه‌ی نهضت کارگری در ایران، بی نا؟، چاپ دوم، تهران، اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.
۶. اطلاعات مندرج در این بخش به جز مواردی که ذکر می‌شوند از دو مقاله‌ی زیر می‌باشد:
الف: عبدالله‌یف، کارگران ایران در اواخر دوره‌ی قاجار. همان
ب: عبدالله‌یف، وضعیت مادی طبقه‌ی کارگر ایران، تلخیص از فرهاد کشاورز گیلانی.
۷. رجوع شود به اسناد...، جلد ۴، ص ۱۶۰؛ یوسف انتخاری در این باره می‌نویسد:
«ظاهراً ساعت کار شرکت نفت روزی هشت ساعت بوده ولی از روی حساب دقیق روزی یازده ساعت وقت کارگران در کارخانه و بین راه تلف می‌شده. همان، ص ۱۱۷.